

شورش جوانان اسپانیا

شورش جوانان اسپانیا!

یک ترجمه و یک موخره (حزب و انقلاب)

مقدمه مترجم

نوشته حاضر با عنوان شورش جوانان اسپانیا به قلم آلن وودز (1) در تاریخ جمعه 20 ماه می نوشته شده و در سایت دفاع از مارکسیسم به زبان انگلیسی به چاپ رسیده است. نظر به بحران جهانی سرمایه، مبارزات کارگران و نقش جوانان در آن مفید دانستم مطلب حاضر را برای اطلاع خوانندگان فارسی زبان تر جمه نمایم. ضمن اینکه تمام کوششم این بوده تا عین مطلب را ترجمه نمایم در عین حال لازم دانستم که موخره ای بر این ترجمه بیافزایم. در این جا لازم می دانم از رفیق حوبم شروین رها برای همه یاری اش تشکر کنم.

حمید قربانی

2011-6-12

شورش جوانان اسپانیا

نویسنده : آلن وودز

نخست این در تونس بود، بعد قاهره، سپس ریسکونسین آمریکا و اکنون اسپانیا. بحران سرمایه سونامی غیر قابل کنترلی را به وجود آورده است. همه طرفداران و نمایندگان نظم قدیم برای متوقف ساختن آن همکاری غیر قابل وصفی را آغاز کرده اند. این نمایندگان عبارتند از سیاست مداران حرفه ای و پلیس ها، حقوق دانان و بوروکراتهای اتحادیه ای، مدیای مزدور و تلویزیون، کشیشان و " روشنفکران". اما سونامی شورش راه خود را همچنان از یک کشور به کشور و از قاره ای به قاره دیگر می کشاید.

ورشکستگی سرمایه اسپانیا

انتخابات محلی و منطقه ای ویرجینیا گارسیا (Virginia Garcia) اسپانیا در زمانی در این تعطیلات آخر هفته برگزار می شود که کشور در یکی از عمیق ترین بحران های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دست و پا می زند. اسپانیا نی که در ده سال قبل همچون موتوری معرفی می شد که آفریننده شغل در منطقه یورو می باشد. البته این نوعی اندیشه اتشین بود که با یک افت و کسادی جدی روبرو گردید. اکنون اسپانیایی از آن باقی مانده است که در صف ورشکسته ها به انتظار خویش نشسته است. اقتصاددانان به افشاء شدن قرض هائی تهدید می کنند که اثرات آنها قبلاً ناشناخته بودند. بعد از سقوط در یونان، ایرلند و پرتغال اکنون توجه "بازار" به طرف اسپانیا جلب شده است.

اقتصاد اسپانیا چون موشکی بالا رفت و چون دوک فلزی ای به پائین پرتاب شد. رونق در ساختمان سازی اسپانیا را با زخم سوزنده ای از سقوط بهای خانه های مسکونی ترک نمود. از آن رونق قرض های بزرگ، یک میلیون خانه خالی و بالاترین رقم بیکاری در اتحادیه اروپا برجای مانده است. تعداد بیکاران اسپانیا به 4/9 میلیون نفر رسیده است. با بیکاری 21 درصدی نیروی کار نارضایتی در میان بیکاران اوج گرفته است. این نارضایتی بر علیه احزاب سیاسی رسمی است که با اطلاعات ضد و نقیض خویش خواستار مات نمودن مردم هستند.

در اسپانیا دو حزب اصلی وجود دارند: حزب مردم (PP) و حزب "سوسیالیستی" (PSOE). اولی حزب بانکداران و سرمایه داران است که نماینده آشکار سرمایه می باشد. ما می دانیم که از چنین حزبی چه انتظاری میتوان داشت. اما حزب "سوسیالیست" مدعی نمایندگی طبقه کارگر را دارد، ولی چطور؟ البته به چنین حزبی میلیونها کارگر برای دفاع از سطح زندگی شان رأی دادند. اما، متأسفانه با شدتی وصف ناشدنی چنین امیدواری هائی رنگ باخته و نقش بر آب شدند.



"PP and PSOE - the same Capitalism", May 18
Foto: Viginia Garcia

رهبر حزب سوسیالیست (José Luis Rodríguez Zapatero) و نخست وزیر کنونی کشور در اندیشه اش خود را یک "چپ" میدانند. اما، او خیلی زود درک کرد که در زمان مذاکره در مورد بحران سرمایه داری، فقط دو آلترناتیو موجود هستند: یا باید دست به اقداماتی زد که نیروی بانکداران و سرمایه داران را در هم شکست، یا اینکه فرمان و دیکته شرکت های بزرگ را پذیرفته و حمله به سطح معیشت کارگران را در دستور روز قرارداد. زاپاته رو خیلی سریع کشف کرد که راه سومی موجود نیست. رهبر حزب سوسیالیست آلترناتیوی را در دستور خویش گذاشت که دیگر رفورمیست ها و در همه کشورها در چنین مواقعی قرار می دهند. او خود را به بانکداران و سرمایه داران چسباند.

رهبران حزب سوسیالیست اسپانیا با استفاده از بحران اقتصادی، برای نجات سیستم دست در دست بورژوازی نهادند. آنها کوشش کرده و می کنند که بار بحران را بر گرده کسانی سوار نمایند که از همه کمتر امکان حمل آنرا دارند. اینها چه کسانی هستند؟ این ها عبارتند از: کارگران، جوانان، پیران، بیماران و بیکاران. قدرت بدستان در حالی به سطح زندگی کارگران و بازنشسته ها حمله می کنند که بیلونها یورو به جیب های بانکداران سرازیر می نمایند. بر طبق یک نظر سنجی که بوسیله متروکوپیا، انجام گرفته 89% بازنشسته ها بر این اعتقادند که احزاب سیاسی فقط به خود می اندیشند. اما، آیا در چنین شرایطی این عجیب است که انسانها خود را از احزاب سیاسی بیگانه شده می بینند؟ هنگامی که آنها به چنین اعمالی مشغولند.

سوسیال دموکراتها همیشه باعث واکنش جناح راست هستند. (2) آنها هم اکنون مشغول بازی این نقش در اسپانیا هستند. آمارها و نظر سنجی ها نشان می دهند که حزب سوسیالیست اسپانیا (PSEOE)، اکثریت را به حزب دست راستی مردم (PP) حداقل در یکی از کلیدی ترین مناطق کشور باخته است. حتی استان آندالوسیا (Andagucia) که همواره سوسیال دموکراتها بر آن سلطه داشته اند، در چنگال راست ها خواهد افتاد. این نشان می دهد که در انتخابات عمومی سال آینده آنها دولت را به حزب مردم تحویل می دهند، حزبی که آشکارا برای کارخانه داران بزرگ است. (3)

این را می توان از «ماهیتابه در آتش پریدن» نامید. اگر حزب مردم به پیروزی رسد کسری و کاهش دادن های زیادتری در پیش است. آنها می گویند: "شما اعتقاد دارید که قرض ها زیاد هستند، اما نه، قرض ها بیشتر از این ها هستند" ما هم اکنون این مسئله را در کاتالونیا می بینیم. در آنجا پارسال در انتخابات منطقه ای سوسیال دموکراتها از دولت ائتلافی به رهبری سوسیال دموکراتها به بیرون ریخته شدند. و اما، دولت جدید به صندوق ذخیره عمومی حمله کرد و کاهش را در قسمت بهداشت، آموزش و پرورش به انجام رساند که موجب بزرگترین اعتصاب گریه وحشی (4) گردید و در بارسلونا 200000 نفر از مبارزین اتحادیه ای را به تظاهرات خیابانی کشاند.



Madrid 19 May. Foto: Sergio Rozas

عکس 19 می 2011 مادرید: سرگیو روزاس/ لحظه ای از ناامیدی/نفرت

روحیه ناامیدی

رهبران احزاب رسمی کارگری کاملاً با سرمایه داران ودولتهای یشان ممزوج گردیده اند. این دیگر برای کسی قابل پذیرش نیست احزابی که به نام سوسیالیسم و طبقه کارگر و یا حتی از "دموکراسی" حرف می زنند در عمل و پراکتیک روزانه شان، برنامه ها وبسته ها برای نجات بانک ها پیشنهاد و پیاده می کنند، بدهی های عمومی ای به بار میآورند که می باید سال ها از کیسه توده ها با کسری بودجه عمومی و اجرای برنامه های ریاضت اقتصادی پرداخت گردند. اینها را، به نام حفظ "منافع عمومی" انجام می دهند، اما در عمل جزبه منافع سرمایه داران وثروتمندان وبه ضرراکثریت جمعیت خدمت نمی کنند.

در چنین شرایطی طبقه کارگر اتحادیه ها را همچون یک شاقول می بیند. البته بر اثر فشار از پائین، سال قبل در 29 سپتامبر رهبران اتحادیه های (UGT) و (CCOO) تن به فراخوان یک اعتصاب عمومی دادند. اما این عمل رهبران از یک استیصال محض بود، آنها میخواستند که شرایطی پدید بیآورند تا بتوانند با دولت به چانه زنی بپردازند واعتصاب عمومی را تنها وسیله ای می دانستند که فشاری به آقای زاپاته رو وارد نمایند تا ایشان کمی به تقاضایشان توجه نشان دهد. آنها باور دارند که از راه مذاکره به همه چیز خواهند رسید.(5)



17 maj Madrid. Foto: Julio Albarrán

برای رهبران این شیوه ای است که از انفجار دیگ بخار جلوگیری کنند.برعکس برای اعضای جدی اتحادیه ها در این کشور اعتصابات وتظاهرات شیوه هائی هستند که به آن وسیله کارگران اجازه می یابند که به نیروی شان برای تغییرات رادیکال اجتماعی در جامعه واقف گردند. آنها به خود بعنوان پراتسین ها و انسانهای واقعهگرا نگاه می کنند. رهبران از دیدن رنگ پریدگی جدی و به زردی گرائیدن سیستم سرمایه داری در وضعیت های بحرانی عاجزند. آنها

خود را به این راضی کرده اند که پذیرفتن کاهش ها و دیگر اقدامات رنج آور و زجر دهنده در آخر نتایج خوبی به بار می آورد. این یک تخیل است. برای هر قدمی که آنها به عقب بر می دارند، رؤسای بانک ها و شرکت ها سه قدم پیشتر به جلو و بر موی دارند (6)

در واقعیت امر رهبران اتحادیه نیز مانند رهبران احزاب سیاسی چپ با درد و رنج کارگران و جوانان بیگانه شده اند. یک اعتصاب عمومی برای آنها به معنی یک قرار داد "فورم" در حقوق بازنشستگی است که از خواست های طبقه کارگر بسی به دور است. این خود باعث یک موج از ناامیدی و سرخوردگی، بیگانگی و نا رضایتی از اتحادیه ها در میان طبقه کارگر و جوانان شده است.

اما، همزمان که مبارزه طبقاتی رادیکالیزه میشود جایگاه بی چیزان در اتحادیه گسترش می یابد، و این بدون تردید در تضاد با کنسرواتیسم رهبری قرار می گیرد. کارگران درخواست تغییر رادیکال و دگرگونی بنیادی اتحادیه را از بالا تا پایین را دارند و به نظر می رسد، کارگران در ادامه موفق می شوند که آنها را به یک سازمان مبارزه طبقاتی تبدیل نمایند. اما در شرایط امروزی اتحادیه ها از برآوردن نیازمندیهای موجود نزد کارگران و جوانان عقب مانده و آنها را به نوعی رها کرده اند.

النا اروتگا، که موفق به یافتن کار نیمه وقت منشیگری شده و در فیس بوک به تبلیغات در رابطه با گسترش اعتراضات چهارشنبه کمک نموده است، در مصاحبه با خبرنگار سی ان ان (CNN) چنین می گوید: «اگر می بینید که اتفاقات این چنین می افتند و نه به نوع دیگری، از اینجا ناشی می گردد که اتحادیه کاری که مورد نیاز بوده است را به موقع انجام نداده است. آنها وظیفه خود را به درستی و در زمان مناسب انجام ندادند.» این برداشت، خلق و خوی و رفتار در میان انسان های جوان که همیشه پرنسیپال اولین و بیشترین قربانیان بحران هستند خیلی شدید شده است. درجه بیکاری در میان جوانان به 45% رسیده است. بسیاری از فارغ التحصیلان دانشگاهها که زحمات زیادی کشیده تا سطح زندگی خود را ارتقاء دهند، امروزه یا بیکارند و یا با کارهای خارج از رشته و مدرک تحصیلی و با حقوق خیلی کم باید روزگار بگذرانند. آنها گرفتار «مشاغل نامطمئن»، کارهای موقت هستند. در اسپانیا امروزه مشاغل کنتراتی با زمان کوتاه، بدون حقوق اجتماعی، مشاغل روی بورس (زودیاب) هستند. این وضعیت با آنچه که جوانان و انسانهای بیکار در تونس و مصر در مکانهای عمومی با آن روبرو می گردند تفاوت زیادی ندارد. با این همه اسپانیا یک کشور جهان سوم نیست بلکه یک کشور پیشرفته و با اقتصاد پیشرفته اروپائی است. این تضاد های روشن باعث شده اند، جوانانی که هیچگونه عکس العملی را نزد احزاب سیاسی و اتحادیه های کارگری نمی یابند، رفتار نا امیدانه، یأس، سرخورده و تلخی داشته باشند.

اکنون این نا رضایتی و ناامیدی موجود است که به سطح آمده و خود را نشان می دهد. یکشنبه 15 ماه می 150000 نفر و در 40 شهر اسپانیا با شعار «دموکراسی واقعی همین الان» (Democracia Real Ya) به خیابانها ریختند. بزرگترین تظاهرات در مادرید با بیش از 25000 و بعد از آن بارسلونا با 15000 نفر برگزار شد. شعار اصلی تظاهرات عبارت بود از: «ما کالای فروشی در دستان بانکداران و سیاسیون نیستیم». مضمون این شعار کاراکتر ضد سرمایه داری جنبش را نشان می دهد.

سیاستمداران و مفسرین با مهارت این جنبش را به هیچ گرفتند و از روی آن با گفتن اینکه «اینها هدف ندارند». یا اینکه «اینها تحت تأثیر راست ها هستند»، گذشتند. و اما، حقیقت این است که اکثریت واقعی ای از انسانهایی که در تظاهرات 15 می شرکت کردند خود را انسانهای فهمیده و با شعور، پیشرفته و چپ می دانند. شعارهایی از جمله، در باره کمبود مسکن، کمبود شغل، نداشتن آینده روشن و مطمئن داده شدند که بر نبودن دموکراسی واقعی، بر علیه دیکتاتوری بازار، بر علیه سیاسیون رشوه خوار و حقوق های نامرعی آنها نشانه گذاری شده بودند. این تظاهرات انسانهای واقعی ای بود که خود را سازمان داده و خواست های واقعی دارند. تظاهرات 15 می از یکطرف خیلی ها را متعجب و به رعشه انداخت و از طرف دیگر صفی را به وجود آورد که نشاندهنده فشارهای واقعی روینده اجتماعی که از عمق به سطح آمده، بود.

در ماههای ژانویه و فوریه ما شاهد فوج فوج تظاهرات توده ای کارمندان مارسیا (Murcia) بودیم. آنجائی که دولت دست راستی حزب مردم، کاهش های دردناکی را انجام داده است. در این منطقه فعالین مقاومت های سازمان یافته و مؤثری بر علیه تخلیه مسکن خانواده هائی که نتوانسته بودند، قسط وام خانه های خویش را به موقع بپردازند، سازمان دادند. 7 اپریل هزاران نفر از جوانان بعد از اختاری که از جانب ائتلافی از جوانان چپ و گروه های دانشجویی با پلاتفرم (جوانان بدون آینده) صادر شد، به خیابانها رفتند.

این نیز کاملاً روشن است که موج انقلاب عربی برای خیلی ها در اسپانیا یک منبع الهام بوده باشد. آنها نیروئی را نزد مردم عادی یافتند که قادر به تغییر هستند هنگامی که بر پاهای پشان بایستند. ایده چادر زدن مستقیم از میدان آزادی قاهره می آید. خیلی از کارگران و جوانان یونان، دیده اند و شجاعت آنها را در سازمان دادن خویش و مبارزه کردن در تمام طول سال قبل، و نیز اعتصابات توده ای فرانسه و حتی حرکات آزادیخواهانه جوانان پرتغال را شاهد بوده اند.

یک پلاکارد در مادرید با این مضمون که "یونان و فرانسه مبارزه می کنند. اسپانیا برنده فوتبال است." اما دیگر نه، قابل خواندن است. با وجود کمبود های زیاد سازماندهی در رهبری، که از جانب رهبری جنبش در اسپانیا که جوانان به آن دعوت شده اند دیده می شود، جوانان اسپانیا اما، در حرکت هستند و سمپاتی زیادی را نزد کارگران نسبت به حرکت خویش موجود می بینند.

در این چند روز هزاران نفر در میدان دروازه خورشید در مرکز شهر مادرید و در بیشتر از 80 شهر در سراسر اسپانیا اعتراض و تظاهرات کرده اند. گروههایی از جوانان در پایتخت های کشورهای اروپایی جلوی سفارت های اسپانیا حرکت های اعتراضی سازمان داده اند.

تهدید علیه دموکراسی؟

این دموکراسی یک پدر است



This Democracy is a farse", Barcelona, May 19
Foto:Erzebet These

این اعتراضات سیاستمداران رسمی را وحشت زده و بهراس انداخته است. آنها خیلی هیستریک و با اعلام خطر عکس المل نشان می دهند. همه مدافعان جامعه موجود عصبی هستند. آنها می گویند، «این آنا رشی است»، آنها اعتراض می کنند. «این هرج و مرج است!» برخی می گویند که این «یک تهدید علیه دموکراسی است». اما، آنچه که ما در خیابانهای مادرید و دیگر شهرهای اسپانیا می بینیم هیچ تهدیدی علیه دموکراسی نیست بلکه برعکس کوششی است که دموکراسی مستقیم را جاری کند: که صدائی باشد برای آنهائی که صدائی ندارند و از آنهائی حمایت و دفاع کند که کسی مدافع شان نیست.

هنگامی که سیاسیون طبقه حاکمه در باره اینکه، این "یک تهدید علیه دموکراسی است" صحبت می کنند، براستی آنها از چی صحبت می کنند؟ کدام دموکراسی در تهدید است؟ دموکراسی در این مارک و نشان عبارت از هر 5 سال یکبار باصطلاح انتخاب شدگانی بوسیله مردم. اما، آیا واقعاً این مردم هستند که در اسپانیا و یا هر کجای دیگر در یک شرایط مناسب انتخاب می کنند؟ نه، این چنین نیست. این یک تقلب سیاسی است. در جامعه اسپانیا هر 5 سال یکبار در یک انتخابات عمومی اکثریتی از مردم این یا آن کاندیدای دیده شده و یا نشده فلان حزب یا بهمان حزب را مجبور به انتخاب اش هستند. هنگامی که آنها انتخاب گردیدند آنچه را که تمایل دارند انجام می دهند. مردم هیچ امکانی برای هیچگونه تأثیری بر آنها و تغییری ندارند. تحت سلطه سرمایه مهمترین تصمیمات بوسیله رؤسای بانک ها و مونوپول ها گرفته می شوند. آنها تعیین می کنند که انسانها خانه و شغل داشته باشند و یا نداشته باشند. آنها را کسی انتخاب نکرده است و آنها به کسی جز خودشان جوابگو نیستند. پیوند واقعی بین بانکداران، نمایندگان و دولت های انتخابی در بحران اخیر برای همه فاش شد. هنگامی که بانکداران هدیه های میلیاردی از دارائی و اموال عمومی با چند سؤال در یافت نمودند. در حقیقت دموکراسی بورژوائی یک کلمه دیگر برای دیکتاتوری سرمایه است!

انهائی که امروزه اعتراض می کنند، برای این اعتراض می کنند که خود و منافع شان را در هیچکدام از احزاب موجود نمی بینند. و چه کسی آنها را سرزنش می کند؟ بسیاری از مردم می گویند: آنها که همه مانند یک دیگر هستند، چرا باید رأی داد؟ توده مردم با بی میلی و نفرت خاصی به کمپین های انتخاباتی نگاه می کنند. اگر عملی "تهدید دموکراسی است" اینکه جوانان در میدان خورشید (Puerta del sol) اعتراض می کنند نیست بلکه عمل آنهائی است که در قصر دی لا مونکلوا (Palacio de la Moncloa) می نشینند.

حق اعتراض صلح آمیز از اساسی ترین حقوق شهروندان در یک دموکراسی است. برای کسب چنین حقی بود که طبقه کارگر اسپانیا دهها سال بر علیه دیکتاتوری فرانکو جنگید. در آخرین یکشنبه قبل از انتخابات هزاران انسان، بیشتر جوانان به میدان خورشید در مرکز مادرید رفتند که بر علیه سیستمی که مصممانه و همواره کوشش می کند که

درها را بروی آنها ببندد، اعتراض خویش را به ثبت برسانند. چگونه است که این عمل توده ای یک تهدید علیه دموکراسی لقب می گیرد؟ چرا؟ آری این تهدید علیه دموکراسی خواص است و ما این را می پذیریم. آیا این پیروزی دموکراسی می تواند از طرف آنها ئی پاسداری گردد و ارج گذاشته شود که بر مادرید و کل اسپانیا تسلط دارند؟

انسانهایی که دهان شان با کلمه « دموکراسی» پرمی شود نمی توانند چنین اعتراض صلح آمیزی را چون «یک تهدید بر علیه دموکراسی» به تصویر کشند. در صبحدم سه شنبه روز هفدهم ماه می مقامات دولتی مادرید نیروی پلیس برای سرکوبی یک گروه کوچک تظاهرکننده که در میدان دروازه خورشید، چادر زده بودند فرستاد تا اینکه آنها را با خشونت تمام پراکنده کرده و به اعتراضات آنها خاتمه دهند. آیا این «تهدید علیه دموکراسی واقعی» نیست؟ مادرید بوسیله حزب دست راستی مردم اداره می گردد. آنها باید مستقیماً مسئولیت خود را برای این اقدام سرکوبگرانه که بدون تحریک بوده است، بپذیرند و جوابگو باشند. اما آنها به هیچ عنوان نمی توانستند بدون تأیید آشکار یا پنهان دولت زاپاته رو این عمل را انجام دهند. این عمل خائنه بوسیله راست انجام گرفت. و اما، شرم بر کسی باد که خود را سوسیالیست و چپ بنامد و خواستار دو باره پاشیدن چنین زهری در اجتماع باشد.



Madrid, 19 maj. Foto: Sergio Rozas

ولی تاکتیک سخت هم افاهه نکرد. در غروب روز سه شنبه دهها هزار تظاهرکننده به مرکز (Central plaza) مادرید برگشتند. در چهار شنبه شب تعداد بسیاری از آنها، شب را در چادرها گذراندند. در بعد از ظهر چهارشنبه گردانندگان انتخابات تظاهراتی که قرار بود در ساعت 8 بعد از ظهر در میدان خورشید مادرید برگزار شود، ممنوع اعلام کردند. سخنگوی هیئت انتخابات اعلام کرد: «که گردانندگان انتخابات تصمیم گرفته اند که اجازه تظاهرات را در روزهای نزدیک به انتخابات به کسی ندهند زیرا که بعقیده ما این اعتراضات " بر روی شهروندانی که مایلند آزاده رأی بدهند تأثیر می گذارد». گردانندگان گفتند که برای جلوگیری کردن کوتاه مدت از تظاهرات احتیاج به « دستورات ویژه و دلایل جدی نیست». روزنامه ال پائیس (El Pais) گزارش می دهد که برای اینکه اعصاب رأی دهندگان آرامش یابد، مقامات دستور دادند که پلیس به اندازه مورد لزوم در مکان حاضر باشد تا قادر گردد از تظاهرات جلوگیری نماید. سیستم مترو مادرید به مسافرین اخطار کرد که از رفتن به ایستگاه خورشید خود داری کنند " که رأی ممنوع است". اما در مقابل ده ها هزار انسان که به طور ناگهانی ظاهر شدند تا اعتراض خویش را نشان دهند. مقامات فهمیدند که دیوانگی است که به پلیس ضد شورش دستور حمله برای درگیر شدن با تظاهرکنندگان بدهند. زیرا که مقامات دریافته اند که این باعث رادیکالیزه شدن بیشتر جنبش شده و اوضاع را وخیمتر می کند و جواب سخت تری از تودهها خواهند گرفت.

این فقط در اسپانیا نیست که حقوق دموکراتیک مردم را پایمال می کنند. مدت خیلی طولانی از زمانی نمی گذرد که کوسیگا (Cossiga) دموکرات مسیحی در دهه 1970 وزیر امور داخله ایتالیا بود که بعد رئیس جمهور شد و حالا نیز سناتور دائمی. از او در باره چگونگی برخورد با تظاهرات دانشجویان سؤال شد. او جواب داد: « اجازه دهید آنها لحظاتی تظاهرات کنند. نیروی پلیس را از خیابانها و کمپینگ ها برگردانید. تحریک کننده ها، که حاضر بهر کاری هستند را به وسط شان بفرستید، بگذارید تقریباً 10 روزی تظاهرات ادامه داشته باشد. شهر را زیر و رو کرده، مغازه ها و اتومبیل ها را به آتش بکشند. بعد از آن با یاری گرفتن از مردم عادی که می بینند صدای آژیر آمبولانس و کارابینیری (crabinieri) از صدای ماشین های پلیس بلندتر است، حمله را آغاز کنید. در این موقعیت است که باید نیروی نظم حمله را آغاز کند و دانشجویان را نه به زندان بلکه به بیمارستان روانه کند. آنها نباید بازداشت شوند، که قضات فوران آنها را آزاد نمایند. فقط آنها را بزنید حتما استادان دانشگاه و پروفیسورهای که جنبش را باد داده اند». این است آن صدای رسمی و با اعتبار دموکراسی بورژوائی. هر آن منافع شخصی آنها به خطر می افتد فوراً و بدون هیچگونه شرم و حیائی که ندارند و با لبخند ملیحی بر لب ماسک "دموکرات منشی" را برداشته و پناه به نیروی سرکوب و خشونت سازمان یافته دولتی می برند. «سنگ ها را می بندند و سگ ها را رها». جوانان اسپانیا، انگلیس، یونان و پرتغال در چند ماه اخیر درس های گرانهائی در سایه این دموکراسی بورژوائی که باتون حمل می کند، فراگرفته اند. در برخورد به یک تظاهرات صلح آمیز حاکمان اسپانیا دو چیز را نشان دادند: اول نفرت عمیق شان نسبت به حقوق دموکراتیک و دیگر ترس شان از مردم .

مانیفیست جنبش 15 می

جوانان در اسپانیا شروع به فراگرفتن و بیرون کشیدن نتایج پیشرفته کرده اند. مانیفیست جنبش 15 می که در ادامه به آن خواهیم پرداخت یکی از این نتایج است. حتماً اگر چه ما، با تمام محتوای آن نقطه به نقطه و ویرگول موافق نیستیم، این واضح و روشن است که این سند بیان فشرده ترین احساسات و آرزوها و نیز راهنمای عمل میلیونها انسانی است که اکنون شروع به بیدار شدن و دخالت در زندگی سیاسی نموده اند. از این زاویه این سند یک سند اساساً سیاسی است، هر چند که انتشار دهندگان و نویسندگان اصلی آن چنین ادعائی را نکرده اند. دلیل اینکه آنها از کلمه «سیاسی» استفاده نمی کنند این است که این کلمه بی شرمانه مورد سوء استفاده احزاب موجود قرار گرفته و بوی تعفن آن بینی را آزار می دهد، آنها می نویسند: «ما انسانهای معمولی هستیم. ما، شما هستیم: انسان هائی که هر روزه صبح زود از خواب بیدار می شوند برای اینکه تحصیل کنند، کار کنند یا اصلاً شغلی نیابند، انسان هائی که خانواده و دوستانی دارند، انسانهائی که بسختی کار میکنیم که آینده بهتری را برای کسانی که در اطراف ما هستند، فراهم کنیم».

"مشکل سیستم است"



Madrid, May 17. foto: Jose A
"the system is problem"

مهمترین جنبه این جنبش خود جوش بودن آن است. جنبشی که از پائین و از اعماق جامعه جوشیده است. این صدائی است برای آنهائی که در کارخانه ها کار و تولید میکنند، تولیدات را توزیع و در دسترس مصرف کنندگان قرار می دهند و در مدارس و دانشگاهها تحصیل و تدریس می کنند: «این صدای انسان های واقعی و حقیقی در اسپانیا است و نه پارازیت ها و استثمارگران. این جنبش، نیروی دورنی و مقاومت کنندگان را نمایندگی می کند».

«تعدادی از ما خود را مترقی دانسته، دیگران خود را کنسرواتو تصور می کنند. تعدادی اعتقادی دارند، دیگران ندارند. برخی از ما ایدئولوژی تعریف شده دارند، دیگران غیر سیاسی، اما همه ما نگران و شورشگر بر این چشم انداز سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که ما را احاطه کرده و می بینیم، هستیم: رشوه خواری در میان سیاستمداران، تجار، بانکداران که ما را رها کرده اند، بدون داشتن صدائی. این، صدای ماست!»

آلن وودز: این یک جنبش توده ای است که فریاد رس و رساننده صدای انسانهائی است که صدائی ندارند: آن انسان هائی که احساس نمی کنند که از جانب سیاسیون حرفه ای و بوروکرات که در کورتس (Cortes)، می نشینند، رهبری می شوند، آنهائی که می توان گفت اکثریت مردم اسپانیا هستند. این اعتراضی است بر ضد رشوه و استثمار. اما در این جا ما تضادی می یابیم. چطور می شود که چنین چشم انداز رادیکالی داشت و کنسرواتو بود؟ یک کنسرواتو کسی است که مایل و حافظ شرایط اجتماعی موجود است که مدافع نظم حاکمی است که جنبش کنونی، در صدد واژگونی آن است.

اینکه کوشش گردد یک جنبش توده ای بنیاد گذاشته شود که از گسترده ترین پایگاه توده ای برخوردار باشد، کوششی است ارزنده و خوب و قابل تقدیس. اما این امکان ندارد و غیرممکن است که بتوان آتش را با آب تکمیل کرد. حقیقاً ما در برابر یک تغییر کامل در شرایط موجود اجتماعی قرار گرفته ایم. در هر صورت ما انقلابی هستیم، یا مدافع سیستم موجود و کنسرواتو. انسان می تواند این باشد و یا آن و نه هر دو در یک آن، هم این و هم آن.

«در اینجا، روزانه درد کشیدن بدون امید به شرایط نرمال تبدیل شده است. اما ما با هم می رویم، ما می توانیم آنرا

تغییر دهیم. روز تغییر فرا رسیده است، زمان، زمان با هم بودن برای ساختن یک جامعه بهتر است. بدین دلیل ما اعلام می‌کنیم که:

«اولویت‌های یک جامعه پیشرفته و همه‌جانبه باید برابری، ترقی، همبستگی، آزادی فرهنگی، پایداری، رفاه و خوشبختی انسان‌ها باشد.»

«این‌ها حقایق لایتجزائی هستند که بهتر است ما در اجتماع این‌ها را دنبال کنیم: حق داشتن مسکن، شغل، فرهنگ، بهداشت، آموزش، مشارکت سیاسی، آزادی شکفتن استعدادهای شخصی و حق مصرف‌کنندگان برای داشتن یک زندگی سالم و خوشبخت.»

آلن وودز: بلی، ما باید برای داشتن همه این چیزها مبارزه کنیم. اما باید بفهمیم و درک نمائیم که منافع قوی موجود است که بر ضد تغییر عمل می‌کند. بانکداران، زمین‌داران و سرمایه‌داران برای همه حق داشتن مسکن، شغل، فرهنگ، بهداشت، آموزش، مشارکت سیاسی، آزادی شکفتن استعدادهای شخصی و زندگی خوشبخت و سالم را، قائل نیستند و نمی‌پذیرند.

آنها برای ما تعریف می‌کنند و می‌گویند که این چیزها لوکس هستند و ما امکانات مالی داشتن آنها برای همه نداریم. این حق برخی‌ها است که این‌ها را داشته باشند. این حق بانکداران است که مبالغ هنگفتی از دارائی‌ها عمومی را داشته باشند، به نظر ما برای آنها داشتن همه این چیزها لایتجزا است. پس «همه با هم» در این جا بی‌مفهوم می‌شود و به یک فریب تبدیل می‌گردد.

«در شرایط کنونی دولت ما و سیستم اقتصادی موجود به این حقوق رسیدگی نمی‌کند که هیچ‌بلکه با متدهای مختلف، یک کانع برای پیشرفت و ترقی انسان‌ها است.»

آلن وودز: این درست است، اما باید روشن بیان کرد، که خود سایه‌ای بر طبیعت مشکل‌نیا ناندازد. بیکاری نتیجه اشتباه و سیاست بد این یا آن دولت نیست. این علامتی است از بیماری نهفته در سیستم موجود، می‌توان گفت ناشی شده از خود سرمایه. مسئله طمع و آزادی فرد یا افراد خاصی نیست و نه حتا کمبود نقدینگی و یا عدم اعتماد. مشکل این است که سیستم سرمایه‌داری در سطح جهانی به ته‌خط رسیده و در یک کوچه کاملاً بن‌بست گرفتار شده است. دلیل اساسی و بنیادی بحران ناشی از رشد و پیشرفت نیروهای تولیدی‌ای است که در مرزهای تنگ مالکیت خصوصی و دولت‌های ملی نمی‌کنند. انقباض و انبساط اعتبارات اغلب دلیل بحران بیان می‌شوند. اما، در حقیقت این فقط دلیلی ظاهری و بیشتر سطحی است. بحران با سیستم سرمایه‌داری ممزوج و یک قسمت از خود هستی‌اش است.

آیا این طبیعی و واقعاً منطقی است که تعیین‌کننده سرنوشت و زندگی میلیون‌ها انسان بدست نیروهای کور بازار سپرده‌شود؟ که نیروهای کور بازار با آن بازی کنند؟ آیا این معقول است که زندگی اقتصادی بر روی کره طوری تعیین گردد و بچرخد که به نظر رسد که ما در یک کازینو عظیم نشسته‌ایم؟ آیا این می‌تواند مستدل باشد که آزادی و طمع برای سود تنها انگیزه و نیروی پیشبرنده و تعیین‌کننده در این رابطه باشد که مردان و زنان شغل و خانه بالای سر داشته باشند؟ آنها که صاحبان ابزار تولید هستند و بر سرنوشت ما حاکمند، جواب‌شان به این سئوالات بیدرنگ آری است، زیرا که منافع آنها ایجاب می‌کند که چنین باشد. اما اکثریت جامعه که قربانیان بیدفاع این سیستم انسان‌خوار هستند، مخالف‌اند.

«دموکراسی متعلق به مردم است (دمو یعنی مردم، کراسی یعنی دولت) بدین معنی است که دولت عبارتست از همه ما. اما در اسپانیا بیشترین افراد طبقه سیاسی هیچگاه به ما گوش نمی‌دهند. سیاستمداران بهتر است که صدای ما را به ارگانها و مؤسسات ببرند، شرایط مشارکت سیاسی برای شهروندان بوسیله ایجاد کانال‌های مستقیم آسان گردانند که برای جامعه در کلیت‌اش بزرگترین منافع و سود را دارد، نه اینکه خود را با هزینه‌های ما ثروتمند کنند و میوه‌ها را بچینند و بوسیله سیستم دوحزبی (bipartidism) یعنی مختصرشده PP و pseo حکومت خویش را نگهدارند و.»

معرف حضور دیکتاتوری اقتصادی بازار بزرگ باشند.

آلن وودز: دموکراسی در زیر سلطه سرمایه لزوماً باید محدود، یکطرفه و با کاراکتر مخالف باشد. (5) می‌توان چه استفاده‌ای از آزادی مطبوعات برد هنگامی که مالکیت همه روزنامه‌ها، مجله‌های بزرگ، تلویزیون، سالن‌های تأثیر، سنیما و محل نمایش در دستان ثروتمندان است؟ تا زمانی که مالکیت زمین، بانک‌ها و مونوپول‌های بزرگ در دستان یک عده اقلیت متمرکز شده است، همه آن تصمیمات واقعی و مهم که در زندگی ما تعیین‌کننده و مؤثرند، نه در پارلمانها و بوسیله دولت‌های انتخابی، بلکه در پشت درهای بسته و بوسیله هیئت‌مدیره‌ها و مدیران بانکها و شرکت‌های بزرگ گرفته می‌شوند. این بحران کنونی یک فاکت قانع‌کننده است برای آنهایی که مایل به دیدن و فهمیدن هستند.



May 19, Madrid. Foto: Matth Van Mayrit

آنجا میتواند از دموکراسی واقعی صحبتی در میان باشد که مردم در عمل و به طور واقعی صنایع، اجتماع و دولت را در دستان خود بگیرند و مالک گردند. آن می تواند دموکراسی واقعی باشد که کاملاً متضاد با کاریکاتوری است که اکنون ما داریم. آنجا همه میتوانند بگویند، آنچه که میخواهند (کم یا زیاد)، تا زمانی که مهمترین تصمیماتی که بر زندگی ما تأثیر می گذارند بوسیله یک عده معدود غیر انتخابی یعنی هیئت مدیره ها و رؤسای بانک ها و مونوپول های بزرگ در پشت درهای بسته و بدور از چشم ما گرفته میشوند، نمی توان از دموکراسی واقعی یعنی حاکمیت مردم حرفی به میان آورد.

« قدرت طلبی و انباشته شدن قدرت در دست های عده معدودی، نابرابری، تنش و ناعدالتی را می آفریند، که بوجود آورنده خشونت است، چیزی که ما به دور می اندازیم. این مدل فرتوت و غیر طبیعی اقتصادی که در ادارات کاریابی در یک مارپیچ کهکشانی رشد می کند، وظیفه خود این می داند که عده معدودی را ثروتمند کرده و اکثریت را به ورطه فقر و نیستی بفرستد قبل از اینکه فرو بپاشد.

« خواست و هدف سیستم موجود انباشتن پول است، نه اینکه مؤثر در جامعه باشد و رفاه عمومی به وجود آورد. هدف اش این است که منابع را در اشغال دانی ریزد، کره ما را نابود کند، که بیکاری بوجود آورد و بدبختی مصرف کنندگان را باعث شود.

« شهروندان یک وسیله هستند برای اینکه اقلیتی را ثروتمند کنند که نیارهای شهروندان را نادیده می گیرند و اصولاً آنها را بحساب نمی آورند. آری نزد آنها ما ناپدید هستیم، اما بدون ما هیچ چیز موجود نیست، برای این است که ما می خواهیم دنیا را برگردانیم.

« اگر جامعه ای که ما را آموزش می دهد به ما اعتماد نکند و آینده ما را به یک اقتصاد انتزاعی بسپارد و نفع اکثریت را در نظر نگیرد، ماهرگز انرا نپذیرفته و میتوانیم سرکوبی که همه ما را رنج می دهد حذف نماییم.»

آلن وودز: حق داشتن کار یک حق اساسی است. این چه جامعه ای است که میلیونها مرد و زن آماده به کار را مجبور به یک زندگی غیر مؤثر می کند؟ هنگامیکه نیروی کار و مهارت و صلاحیت مورد نیاز را دارند که نیازمندیهای مردم را برآورده کنند. آیا ما نیاز به مدارس و بیمارستان های تازه نداریم؟ آیا ما به راه و خانه خوب نیاز نداریم؟ آیا زیر ساخت ها، جاده، وسائل حمل و نقل عمومی ما نیاز به تعمیر و بهتر شدن ندارند؟

جواب به همه این سئوالات برای همه ما شناخته شده است. اما، جواب از طرف طبقه حاکمه همیشه یک سان است. ما امکان مادی برای همه این چیزها را نداریم. اکنون همه می دانند که این جواب دروغ و تقلبی است. ما اکنون می دانیم که دولت می تواند پول هنگفتی تولید نماید، در اختیار اقلیت تروتمندی بگذارد که بانگ ها و صنایع را کنترل می کنند. حال آنکه برای بر آوردن نیازهای واقعی و فوری اکثریت انسان های کارکن که نیازهای خویش را در انتظار همگان بیان می کنند، دولت استدلال می کند که پول در دسترس نیست.

این، چه چیزی را نشان می دهد؟ این نشان می دهد که در سیستمی که ما زندگی می کنیم سود یک عده چند نفره مهمتر از بر آوردن نیازهای اکثریت است. این نشان می دهد که همه سیستم تولیدی موجود بر یک چیز بنا نهاده شده است: سود محوری، با انگیزه سود بیشتر یا به روشنی بر از و طمع سیری ناپذیر عده معدودی. « ما به یک انقلاب اخلاقی نیازمندیم. به جای اینکه پول را بالاتر از انسانها قرار دهیم، می توانیم برگردانیم و در

خدمت خویش بکار بگیریم. ما انسان هستیم و نه تولیدات. من تولیدی مثل آنچه که می خرم نیستم. چرا می خرم و از چه کسی می خرم».

آلن وودز: تنها راه حل برای مشکلاتی که در اینجا نام برده شدند، این است که سیستم موجود رشوه خوار و ناعادلانه را سرنگون نماییم و آنرا با یک سیستم واقعی انسانی، عاقلانه و دموکراسی اجتماعی جانشین نماییم، که آن سوسیالیسم یا کمونیسم واقعی است. به منظور دستیابی به این هدف نیاز ما تغییر بنیادی و ریشه ای در اجتماع است. یک انقلاب. در این جا مانیفیست در باره یک «انقلاب اخلاقی» صحبت می کند. این فرمولی خیلی مبهم و تیره است. اخلاق در یک جامعه آینه نمای واقعیت اقتصادی جامعه مفروض است که بنیاد اجتماع است. اگر ما یک سیستم اقتصادی بنیاد گذاشته بر نتایج معینی را می پذیریم باید اخلاق ناشی شده از آنرا نیز که ادامه آن است، بپذیریم. « هر کسی برای خود خویش و اجازه دهید شیطان عقب ترین را بگیرد.»

یک جامعه انسان خوار بدون بر و برگشت یک اخلاق انسان خوار دارد. قبل از اینکه ما اخلاق انسانی داشته باشیم ما باید یک جامعه داشته باشیم که بنیانش بر روابط انسانی بنا نهاده شده است. شرط لازم و ضروری برای یک انقلاب اخلاقی یک انقلاب اجتماعی است.

« من برای هر مافوقی، خشمگین هستم
من فکر می کنم که من می توانم تغییر ایجاد کنم
من باور دارم که می توانم کمک کنم
من می دانم که ما با همبستگی با هم می توانیم.
من اعتقاد دارم من می توانم کمک کنم به.
من می دانم که ما با هم می توانیم.»

این نتیجه گیری شامل یک درس مهم است. می گوید برای ما که در عین حال من، همچون یک تنها، یک ایندیوید بی قدرت است. در برابر قدرت سازمان یافته توده ها، هنگامی که مصمم برای انقلاب زیر و رو کننده هستند هیچ قدرتی بر روی زمین نیست که بتواند مقاومت کند. این درس و تجربه تونس و مصر است. طبقه کارگر در دستان خویش یک نیرو مافوق تصور دارد: یک لامپ روشن نمی شود، یک تایر نمی چرخد، و یک تلفن زنگ نمی زند بدون اجازه ما.

نتیجه گیری مترقیانه

مهمتر از همه چیز این است که جوانان در حرکت هستند، بوسیله تجربیات مستقیم، در حین مبارزه جنبش پیشرفت بیشتری می یابد و پیچیده تر می گردد. این روشن است که در تضاد با سیستم سرمایه داری موجود قرار می گیرد. بنا بر این در تظاهرات عصر روز سه شنبه در مادرید، در اعتراض به برچیدن خشونت آمیز و سرکوبگرانه چادرهای میدان خورشید که در همین صبح سه شنبه برچیده شدند، شعارهای زیر شنیده می شوند: «این بحران نیست، این خود سیستم است»، «انقلاب آغاز شده است»، « آنها آنرا دموکراسی می نامند و آن نیست»، و حتی می توان شعارهای دهه 1970 جنبش شیلی را فریاد زد: «El Pueblo Unido Jamas sera vencido»
مردم متحد هرگز شکست نمی خورند،
«luchar, crear, Poder popular»
با مبارزه قدرت انسان ها را می سازیم.

اینکه، این مانی فیست بوسیله دهها هزار نفر تظاهر کننده در میدان دروازه خورشید مادرید در 18 می مورد تأیید قرار می گیرد، خود در حقیقت یک قدم مهم به جلو بود. از جمله اینکه مورد تصویب شخصیت سیاسی جنبش قرار گرفت. « احزاب سیاسی موجود نزد ما احترامی ندارند، اما ما توانایی انتقاد را از دست نداده ایم. برعکس ما ترسی از سیاست نداریم. بیانیه خود سیاست است. «ما دنبال پیدا نمودن شیوه ی الترناتیو دخالت مؤثر در سیاست هستیم». مانی فیست همچنین روشن می کند که دنبال شرکت نکردن در انتخابات نیست: «انتخاباتی که تأثیر واقعی در زندگی ما داشته باشند» (6). بیانیه همچنین مسئولین اوضاع کنونی را مشخص می کند، می نویسد: «صندوق بین المللی پول، بانک مرکزی اروپا، اتحادیه اروپا، سازمانهای اعتباراتی مانند مودیسی (Moody's) و استاندارد و پورس (Standard and Poor's)، حزب مردم و حزب سوسیالیست مسئول این اوضاع هستند». از مسائل دیگر اینکه نظام شاهی را بعنوان نظام حکومتی مورد سؤال قرار می دهد و پیشنهاد تعیین تکلیف آن در یک همه پرسی را دارد. اکنون خونتای انتخاباتی، روز شنبه را بعنوان یک روز قبل از انتخابات ("روز بازتاب" اعلام کرده و هر گونه تظاهرات و گردهم آئی سیاسی رامنوع اعلام نموده است). (7)، البته روز یکشنبه یعنی روز انتخابات تظاهرات ممنوع نیست. این یک چالش مستقیم برای جنبش است. تنها تأثیری که ممنوع اعلام کردن تظاهرات در مادرید در روزهای 17 و 18 می گذاشت، اینکه جنبش را رادیکالیزه نمود و آنرا گسترش داد.

تعداد تظاهر کنندگان پایتخت در این چند روز دو برابر شده و چادر شدن زدن در میداين بزرگ شهر ها عمومي شده است. اکنون این اخطاری است به همه که از نیمه شب امشب در میداين باشیم که ممنوعیت تظاهرات را نادیده بگیریم. طبقه حاکمه اسپانیا در مقابل انتخاب سختی قرار گرفته است: اگر آنها بخواهند ممنوعیت تظاهرات را عملی کنند، این عمل آنها بدین معنی است که آنها فراخوان به یک انفجار اجتماعی داده اند. اگر این کار را نکنند، جنبش به یک پیروزی مهم رسیده است و برتری نیروی توده‌ها را بر ضد نیروی سازمانهای رسمی قدرت به اثبات رسانده است. معاون کمیته ی انتخاباتی آقای روبالکابا (Rubalcaba) امروز کوشش نمود که یک کار غیر ممکن را انجام دهد این که اعلام نماید با وجود ممنوعیت تظاهرات مردم می توانند جمع شوند. او میگوید «هیچ دلیلی برای مداخله پلیس نیست مگر آنجائی که خشونت باشد».

ما مارکسیست ها به اعتراضات جوانان خوش آمد می گوئیم. ما همبستگی قلبی خود را از جنبش اعتراضی اعلام نموده و به کارگران توصیه می کنیم که فعالانه از آن حمایت کنند. روز استفاده از نیروی طبقه کارگر برای تغییرات (رادیکال) اجتماعی فرا رسیده است. روز ایست! به تمام محروم کردنها، دعوت های بی پرنسب و سازش ها فرا رسیده است. بس کنید کمک به یک سیستم در حال مرگ! این روز متحد شدن و مبارزه کردن است. این است ماهیت واقعی اعتراضات اسپانیا و جنبش 15 می.

زنده باد اعتراضات اسپانیا! زنده باد جنبش 15 می!

آلن وودز جمعه 20 ماه می 2011

ویدئو فیلمی از تظاهرات جوانان اسپانیا در میدان دروازه خورشید مادريد

http://www.ustream.tv/recorded/14772578#utm_campaign=synclinkback&source=http://www.marxist.com/spain-rebellion-of-youth.htm&medium=14772578

آدرس متن اصلی مقاله

<http://www.marxist.com/spain-rebellion-of-youth.htm>

پاورقی:

(1)- آلن وودز: آلن وودز در سال 1944 در یک خانواده کارگری باسنت قوی کمونیستی در جنوب ولز متولد شد. او از سن 16 سالگی بعنوان یک سوسیالیست و یکی از طرف داران تروتسکی فعالیت نموده است. او یکی از رهبران ترند مارکسیستی و سر دبیر سایت "دفاع از مارکسیسم" است. وودز به زبانهای گوناگون از جمله ایتالیائی، انگلیسی، اسپانیائی، فرانسوی و روسی صحبت می کند. او در سال 1970 همراه خانواده به اسپانیا نقل انتقال کرده و در مبارزه علیه دیکتاتوری فرانکو شرکت می کند.

(2)- (reaction) هم معنی واکنش را دارد و هم به معنی ارتجاع است.

(3)- متأسفانه باید گفت در عدم حضور نیروی سوسیالیستی کارگری در عرصه سیاسی، ارتجاعي ترین نیروها بیشترین رأی ها را بدست آوردند.

(4)- در جامعه کاپیتالیستی غرب اعتصابات را که در چهارچوب اتحادیه های کارگری انجام نگیرند اعتصابات وحشی نامیده و اعتصاب کنندگان قابل تعقیب، جرمه و زندان می باشند. منظور نویسنده از به کار بردن عبارت گریه وحشی همین اعتصابات است.

(5)- به سخنی دیگر آنها مبارزه طبقاتی را بعنوان اصل کنار گذاشته و برعکس به همزیستی و صلح طبقاتی روی آورده اند. دوست مطلعی می گفت که حقوق رئیس اتحادیه متال آلمان ماهانه هزار 16 یورو است. به قول مارکس: «شرایط مادی زندگی انسانها شعور انسانها را تعیین می کنند و نه بالعکس» (مقدمه اقتصاد سیاسی).

(6)- این البته در تاریخ سوسیال دموکراسی به بزرگتر شدن کبک و یک لایه هر چند کوچک نیز به کارگران رسیدن معروف است که تازه سوسیال دموکراتهای تئوری یافته وطنی نیز امروزه از آن بعنوان رشد اقتصادی و غیره یاد می کنند. می گویند باید اجازه داد و صبر داشت که اقتصاد ما رشد کند.

(7)- به قول تروتسکی، دموکراسی بورژوائی به قطاری شبیه شده است که هنگامی که سوار شدید، حق کشیدن ترمز خطر را ندارید.

(8)- البته باید به یاد داشت که هیچگاه انتخابات و همه پرسی ها در زندگی ما کارگران و زحمتکشان بی تأثیر نبوده ند، اما در اکثر مواقع منفی.

(9)- بر طبق اخبار در این روز تظاهرات وسیعی بر پا شد.

حزب و انقلاب

(موخره)

طوفان شورش استثمار شده گان خواهان نان و آزادی مرزها را در می نوردد، بیشتر از آن دنیای مجازی اینترنتی با سرعت فوق العاده ای آنرا به سراسر جهان تحت سلطه سیستم انسانکش و استثمارگر سرمایه منتقل می کند. این جنبش جوشیده و جوشنده، کشتیبان بی قطب نما را ماند که در دریائی طوفانی کشتی اش را بهر ساحلی می کوبد، گاه ساحل را می ساید، گاه نیز از برخورد به ساحل با زخمی عمیق بر بدن، خود را می یابد.

در جامعه کنونی دو نیروی اجتماعی با دوآلترناتیو، دو استراتژی و دو چشم انداز کاملاً متفاوت در مقابل هم به صف آرایی برخاسته اند. این دو صف متعلقین به جامعه کهنه و بهره کش بورژوائی و جامعه ی آینده که بر پرچم اش این شعار "از هر کس به اندازه نیرویش و بهرکس به اندازه نیازش" حک شده، قرار گرفته اند.

بورژواها با تمامی دستگاههای سرکوبگر نظامی و اطلاعاتی، ارگانهای تخریب کننده همچون کلیسا ها و مساجد، ژورنالیست های جیره خوار و ارزان، وکلای و نمایندگان مفت خورو پانداژ مجالس قانون گذاری، احزاب سیاسی رسمی مجیزگو و کاسبکار، رهبران بوروکرات اتحادیه ها و قس علیهذا در یک طرف، کارگران یعنی تولیدکنندگان نعم مادی دنیای معاصر، متحدین اش و به یک عبارت تمامی به تنگ آمدگان از تحقیر و پایمال شدن حقوق انسانی شان در طرف دیگر هستند.

اکنون بحرانی دیگر تمام سیستم سرمایه داری جهانی را در بر گرفته است و بار آن مثل همیشه بر پیکر طبقه کارگر سنگینی می کند. این بحران هر روز بیش از روز قبل عرصه زندگی را بر میلیاردها انسان تولیدگر تنگتر می کند. از آن جاست که طبقه کارگر شاغل و بیکار، مرد و زن، پیرو جوان به مصاف بر خاسته است. این جنبش در قلب دموکراسی، سرمایه را واداشته تا دیکتاتوری ذاتی خود را به آشکارترین وجهی نشان داده و بدون رداع در انظار ظاهر گردد. دست نامرئی "بازار" با دست مرئی فانتوم و میراژ همراه گشته است و هیچ کس نمی تواند انرا پنهان نماید. فوکویوما و فرید من و... ایدئولوژیهای عصر اقتصاد نئولیبرال سرمایه خود را همراه ژنرالهای دموکراسی بورژوائی در حال ریختن بمب یک هزار تنی بر سر خانه های گاهگلی روستای تخراب افغانستان عرضه می کنند. در سوی دیگر و دو باره بعد از 140 سال که کموناردها زندان با ستیل را تسخیر و ویران کردند، کارگران و مخصوصاً جوانان فرانسوی در سالروز سرکوب کموناردها، در میدان با ستیل تجمع کرده و اعلام می دارند که، "زمان تسخیر خیابانها و کارخانه ها فرا رسیده است". پلیس دموکراسی برای برقراری "نظم" هراسان و وحشت زده فرا می رسد. در مقابل اراده مصمم جوانان وحشیانه به آنها جمله می کند. به آنها گاز فلفل می پاشد و با باتون به جان تجمع کنندگان دست خالی می افتد. با تمام سبعیتی که پلیس نشان می دهد اما موفق به بیرون راندن جوانان از میدان نمی شود. یا در همین اسپانیا که آلن وودز به جنبش جوانان آن پرداخته است. پلیس حافظ سرمایه به تجمع اعتراضی جوانان در میدان دروازه خورشید در ندانه حمله می برد (انواع تصاویر ویدئو آن موجود است). بهانه حمله به تجمع کنندگان در مادرید نیز مانند همه جا برهم زدن نظم رفت و آمد شهری اعلام گردید. در یونان روز اول ماه مه کارگران و کارکنان با یک اعتصاب سراسری جامعه را از حرکت انداختند. این حرکت نیز با حملات پلیس مواجه شد. در انسوی اروپا، دموکراسی اسلامی ترکیه 111 فعال اتحادیه ای و فعالین سوسیالیست را به جرم دفاع از حقوق هم طبقه هایشان به بیدادگاه احضار و به محاکمه می کشد. جنبش اما، ادامه دارد.

ولی همچنانکه در سال 1872 یکی از مهمترین دلایل شکست کموناردها نبود یک نیروی سیاسی فهیم و آگاه یعنی حزب کارگران کمونیست بود، این کمبود امروزه خود را به عیان با ضرورتی صد چندان نه تنها در تهران، تونس و قاهره بلکه در مادرید، آتن، پاریس، نیویورک و... نشان می دهد. همه واقعیات فریاد می زنند و به کارگران جوان و جوانان بیکار، زنان و همه ستم دیدگان بر پا خاسته این نیاز را گوشزد می کنند که: نان و آزادی یعنی انقلاب کارگری بدون داشتن ستاد انقلاب یعنی حزب انقلاب به پیروزی نمی رسد و اگر نیز به پیروزی برسد، همچون کمون پاریس موقتی و گذرا خواهد بود. حتی قبل از کمون مارکس و انگلس با دیدن نتایج انقلابات 1848 در اروپا، در سال 1850 خطابییه خود را به اعضای اتحادیه کمونیست ها این چنین پایان می دهند: «اگر کارگران آلمان بدون گذار کامل از یک پروسه طولانی انقلابی قادر به گرفتن قدرت و اجرای کامل منافع طبقاتی خودشان نیستند، حداقل این بار بطور مسلم می دانند که اولین پرده این درام انقلابی قریب الوقوع مقارن با پیروزی بلاواسطه طبقه شان در فرانسه خواهد بود و تا حد زیادی به وسیله آن تسریع خواهد گشت. ولی، آنها باید با درک روشنی از منافع طبقاتی خود، با اتخاذ هر چه سریعتر موضع مستقل حزبی خود، و با بستن راه عبارات سالوسانه خرده بورژوازی دمکرات، مبنی بر عدم نیاز به تشکیلات مستقل حزبی پرولتاریا، بخش عظیمی از پیروزی نهائی شان را خود به سرانجام برسانند. ندای جنگ آنها باید این باشد: "انقلاب مداوم"». لندن 1850 / مارکس / انگلس.

متأسفانه گر چه کارگران فرانسه توانستند پیروز شوند ولی موقت بود. کارگران آلمان نیز حزب شان را آفت زد و به ضد هدف و به قاتل بهترین رهبران اش تبدیل نمود. آنها از داشتن حزبی که کمونیسم یعنی «حرکت کارگران برای لغو شرایط موجود اجتماعی» (مارکس نقد ایدئولوژی آلمانی) را در چشم انداز داشته باشد، محروم شدند. ادامه سرمایه و

امپریالیسم تا کنون نشانه این کمبود است. مبارزه طبقاتی، ولی کم فروغ می گردد، اما هیچگاه خاموش نمی شود. همین واقعیت است که امروز همه نمایندگان نظم قدیم را به اعجاب وا داشته است. آنهایی که فریاد زدند: "تاریخ پایان یافت"، «مبارزه طبقاتی تمام شد»، «کمونیسم مرد»، «دنیا در سایه سلطه دموکراسی و بازار»، و بویژه «با نئولیبرالیسم سرمایه دارانه» گلستان می شود، خود را یکسره با چیز دیگری یافتند. امروز کار بر علیه سرمایه دو باره در قلب سرمایه سر برافراشته، خیابانهای آرام و بی جان و بزرگ شده برای جشن های بابا نوئل منتهی به دروازه خورشید و میدان باسنیل را شورش در می نوردد، جزیره "آرام" را طوفان تهدید به نابودی می کند.

این مبارزات با تمام این قهرمانی ها و فداکاری ها اما، بدون حزب به هدف نمی رسد. این ضرورت را بعینه در مقاله لنین که در گرامی داشت کمون پاریس نوشته شده نیز می بینیم. لنین در جمع بندی خویش از علل شکست کمون چنین می نویسد:

«انقلاب پیرومند اجتماعی لافل مستلزم دو پیش شرط می باشد: تکامل نیروهای مولده باید به سطح بالایی رسیده باشد و پرولتاریا به اندازه کافی آماده باشد. ولی در 1871 این دو پیش شرط موجود نبودند. سرمایه داری فرانسه هنوز رشد ناچیزی داشت و فرانسه در آن زمان عمدتاً یک کشور خرده بورژوازی بود (سرزمین پیشه وران، دهقانان و خرده فروشان و غیره). از طرف دیگر یک حزب طبقه کارگر وجود نداشت، آمادگی و تعلیم دراز مدت طبقه کارگر - که در مجموع هنوز حتی تجسم روشنی از وظایف خود و مراحل های آن نداشت - موجود نبود. نه یک تشکیلات جدی سیاسی پرولتری وجود داشت و نه اتحادیه های کارگری و سازمانهای تعاونی وسیع...» (لنین گرامی باد یاد کمون، 40 سال بعد از شکست کمون 1911-).

حال در سال 2011 دیگر کسی تردیدی در این که از نظر رشد نیروهای تولیدی و گسترش طبقه کارگر و غیره کمبودی موجود است، ندارد. بلکه اگر نقصانی باشد که هست عدم سازمانیافتگی و یا بعبارت روشن و واضح در نبود سازمان سیاسی طبقه کارگر است. این کمبود را می توان از پیشروی ها و ایست های مبارزات همین چند ساله بخوبی درک کرد. در شورش جاری جوانان اسپانیا گروهی اعلام موجودیت کرده است و بر این باور است که در سیستم موجود اجتماعی آینده ای ندارند. اسم این گروه: «نسل بدون آینده» است. آنها بر پلاکاردهایشان می نویسند که در این سیستم «ما نسل آینده از دست داده هستیم». و اضافه می کنند «بدون خانه، بدون شغل، بدون باز نشستگی، بدون ترس!». آری کسی که چیزی برای از دست دادن نداشته باشد ترسی نیز ندارد. همین، عامل وحشت تمام سلطه گران امروزی است. این مسئله را در نوشته آلن وودز به بهترین شکل می توان دید.

اما، یکی از اساسی ترین کمبودهای نوشته خوب آلن وودز به باور من، نپرداختن به ضرورت همین حزب انقلاب کمونیستی کارگران و بررسی مضر بودن احزاب موجود از زاویه مانع بودن برای ایجاد همین حزب است. آلن وودز قبول دارد که باید جامعه موجود را عمیقاً تغییر داد و آنرا زیر رو کرد. او همچنین بر این امر آگاه است و می داند که نیروی این تغییر اساساً طبقه کارگر است. او می نویسد: «طبقه کارگر در دستان خویش یک نیرو مافوق تصور دارد: یک لامپ روشن نمی شود، یک تایپر نمی چرخد، و یک تلفن زنگ نمی زند بدون اجازه ما»، او حتا جامعه جانشین مورد نیاز را نیز معرفی می کند و می نویسد: «تنها راه حل برای مشکلاتی که در اینجا نام برده شدند، این است که سیستم موجود رشوه خوار و ناعادلانه را سرنگون نمائیم و آنرا با یک سیستم واقعی انسانی، عاقلانه و دموکراسی اجتماعی جانشین نمائیم، که آن سوسیالیسم یا کمونیسم واقعی است. برای رسیدن به این هدف نیاز به ایجاد یک تونل است در اصل نیاز ما تغییر بنیادی و ریشه ای در اجتماع است. یک انقلاب». نویسنده مارکسیستی چون آلن وودز حتماً همین دو فاکت مارکس، و انگلس و لنین و خیلی بیشتر از این ها را خوانده و می داند، ولی چرا به این مهم حتی اشاره ای هم نمی کند. آیا او نمی داند که بدون داشتن سازمان سیاسی طبقه کارگر، یعنی بدون ستاد انقلاب، «انقلابی» که او از آن نام می برد و برایش کوشش زیادی می کند قابل تحقق نیست؟ او که حتا از همه با هم بودن نیز بحق گریزان است و در این باره می نویسد: «اما این امکان ندارد و غیر ممکن است که بتوان آتش را با آب تکمیل کرد. حقیقتاً ما در برابر یک تغییر کامل در شرایط موجود اجتماعی قرار گرفته ایم. در هر صورت ما انقلابی هستیم، یا مدافع سیستم موجود و کنسرواتیو. انسان می تواند این باشد و یا آن و نه هر دو در یک آن، هم این و هم آن».

آلن وودز در باره اتحادیه ها می نویسد:

«کارگران درخواست تغییر رادیکال و دیگرگونی بنیادی اتحادیه را از بالا تا پایین را دارند و به نظر می رسد، کارگران در ادامه موفق می شوند که آنرا به یک سازمان مبارزه طبقاتی تبدیل نمایند». با توجه بدین فاکت آیا آلن وودز در این اندیشه نیست که این اتحادیه ها را می توان به سازمان مبارزه طبقاتی طبقه کارگر تبدیل نمود و انقلاب را بدین وسیله به پیروزی رساند؟ در هر صورت به نظر من نپرداختن به حزب و نقش آن و چگونگی ایجاد آن یکی از نقائص اساسی نوشته آلن وودز است.

نقص بزرگ دیگر این مقاله که در صدد رهنمود دادن به طبقه کارگر اروپا است، در ندیدن حاکمیت پرولتاریا برای به سرانجام رساندن انقلاب سوسیالیستی کارگران است. به نظر می رسد که آلن وودز از ندیدن دیکتاتوری پرولتاریا است که به یکی گرفتن سوسیالیسم و کمونیسم واقعی با دموکراسی واقعی می رسد. دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا اساساً بوسیله انقلاب قهر آمیز به طبقات استثمارگر دیکته می شود و نه از دورن انتخابات پارلمانی. دیکتاتوری پرولتاریا یعنی طبقه کارگر به شکل طبقه حاکمه در آمده برای رسیدن به جامعه کمونیستی از ضروریات است. خصوصیات این دولت که تا کنون بهترین شکل شناخته شده اش شورای بودن آن است این ها هستند: 1- تمام مقامات آن انتخابی اند- 2- تمام انتخابات شوندها هر گاه که انتخاب کنندگان به خواهند معزول می شوند. 3- حقوق بالاترین مقام آن به اندازه حقوق و مزایای یک کارگر ساده می باشد. 4- قانون گذاران مجری قوانین خود یعنی مسئول پی آمد آن چیزی هستند که تصویب نموده

اند. یک چنین دولتی را نمی توان با یک «دموکراسی واقعی» یکی کرده و سر و ته قضیه را بهم آورد. نیاز پرولتاریا به چنین دولتی نیز نه از سر گسترش دموکراسی و آزادی است، هر چند که از هر دولت دموکراتی دموکرات تر است بلکه از نیاز پرولتاریا به درهم کوبیدن مقاومت بورژوازی خلع ید شده داخلی و شکست یورش دولت های بورژوائی جهانی است. همان طور که ما این را در حمله دولت پروس با همدستی بورژوازی فرانسه به کمون پاریس که منجر به کشته شدن 50 تا 70 هزار کمونارد گردید و بویژه حمله وحشیانه 14 دولت بزرگ امپریالیستی به انقلاب کارگری اکتبر و شوراها پیش شاهد بودیم.

اکنون در دل مبارزه حاد طبقاتی که اروپا را فرا گرفته است، انسانها میدانند برای دفاع از هست و نیست شان راهی جز مبارزه ندارند. اکنون که هر لحظه حتا در همین تلویزیونها، ما شاهد حمله پلیس مجهز به سگ و انواع وسائل سرکوب به ناراضیان متعرض و تظاهر کننده در آتن، مادرید، هامبورگ و پاریس و... هستیم، دیگر نمی توان از عدم شرایط انقلاب در اروپای امپریالیستی حرفی زد. اگر توده های کارگر و دیگر ستمدیدگان هنوز به این احزاب بورژوائی با نام های لیبرال، سوسیال دموکرات، سبز و غیره رأی می دهند، این نه از سر توهم بلکه بیشتر از هر چیز از سر استیصال است، زیرا که هنوز طبقه کارگر به نیروی لایزال خویش باور نکرده است. هنوز برنامه و استراتژی مشخصی مطرح نکرده است. زیرا که هنوز فاقد سازمان سیاسی خود، وسیله ارتقاء آگاهی طبقاتی و باور به خود، حزب سوسیالیست کارگری است. حزبی که جامعه ای را هدف داشته باشد که به جای جامعه کنونی با همه تضاد و تناقضات اش، جامعه ای باشد که در آن رشد استعداد های نهفته درونی هر فرد آن نشانه رشد جامعه است. و نه کرم وارد لجن زار جامعه موجود و ول بخورد، کاری که احزاب دموکرات، سوسیال دموکرات و چپ موجود مشغول به آن هستند. آنها به مجریان برنامه های ریاضت اقتصادی و رأی دهندگان به گسیل هواپیماهای بمب افکن برای کشتار تبدیل شده اند. این احزاب خود یکی از اولین سنگر هائی هستند که باید منهدم شوند. آنها به یکی از موانع تشکیل حزب سوسیالیست کارگری تبدیل شده اند. گوزنهای جوان اما، دیوار را با قدرت می کوبند، همه چیز نیاز به حضور متشکل کارگر کمونیست را فریاد می زند. آری، «انقلاب آغاز شده است»، آنرا باید دریافت و سازماندهی اش نمود.

اکنون که در برابر چشمان نا باور سرمایه داران و دولت های سرکوبگرشان، سونامی بحران اقتصادی، در پی آمد خویش سونامی شورش انقلابی مهارناشدنی را به وجود آورده است. همه باور کرده اند در جبهه غرب کاپیتالیستی که زمانی تصور می شد، حرکت انقلابی غیر متحمل است غوغائی بر پا شده است و سیستم امپریالیستی را نه فقط در تونس، مصر، ایران و... بلکه در قلب آن تهدید به نابودی می کند.

برای به سرانجام رساندن چنین انقلابی طبقه کارگر در کل و خصوصاً نسل جوان اش ضروری است که این گفته لنین را سر مشق مبارزات خویش قرار دهد تا قادر گردد به وظیفه سترگ تاریخی خود جامه عمل بپوشاند: «تنوری خاکستری است، درخت سبز زندگی است».

زنده باد حزب سوسیالیست کارگری
زنده باد انقلاب